

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث کشید یک مقداری به بحث اذان، اخذ اجرت بر اذان طولانی شد. و متعرض کلمات بعضی از فقهاء شدیم هم از سنی هم از شیعه. خب فواید بدی نبود جوانب متفرق هم داشت. حالا برسیم به تحقیق خود مسئله.

عرض شد راجع به مسئله اخذ اجرت بر خصوص اذان در میان مستحبات، چون بحث اینکه در کلیه مستحبات یعنی عبادات، حالا مستحب عبادی، در عبادات اخذ اجرت می شود کرد یا نه، به این کلیت عرض کردیم تا آنجایی که ما می دانیم روایتی نداریم، اما بعضی از مواردش که این مسئله اذان باشد، چرا، روایت داریم.

تا اینجا روشن شد که بحث را سعی کردند اصحاب و اهل سنت یک نوع جمعی بکنند بین قواعد اولیه و بین روایت خاصه و بین اوضاعی که در جامعه پیش می آید، یک جمع بندی بکنند. چون آنها حدیثی نقل کردند که لا تتخذ مؤذن يأخذ علی الاذان اجرا، آن وقت از آن طرف هم خب می دانند که این مؤذن برای مساجد امر طبیعی است باید انتخاب کنند و امر طبیعی است باید پول بدهند، لذا این مباحثی که عرض کردم، فروعاتی که عرض شد فروعی که ذکر شد، بیشتر منشأش این مطالب بود که مطرح شد که دیدید.

و اما به لحاظ سند شاید مثلاً در بین اهل سنت عده ای همان روایت عثمان بن ابی العاص را قبول کرده باشند، صحیح می دانند. و به عنوان اخر ما جامن رسول، یک چنین چیزی، آخر درش داشت بعدش در ذهنم نیست. و لکن مشکلی که بعدها پیش آمد که آیا این واقعا یک نوع سنن قطعی رسول الله است؟ یعنی سننی است که رسول الله به عنوان دائمی فرمودند و یا برای همین شخص معین فرمودند؟ و چون درش دارد که صلاة، صلاة اضعف باشد و آن جزء مستحبات است، این هم جزء سنن مستحب پیغمبر است، خوب است، مؤذنی باشد که پول نگیرد، یا نه. بحث دیگری که آنجا مطرح شد در آن روایت اجر بود. آمدند اجر را با رزق تفاوت گذاشتند، لکن ظاهراً اجر در آن معنا شامل اجاره و جعاله و رزق و همه اینها می شود، حالا غرض، بعد هم آمدند باز فرق گذاشتند بین اینکه متطوع باشد یا نباشد و عده ای از مسائل آنها هم به فقه ما توسط شیخ طوسی منتقل شد. ما آن فروع را نداشتیم یعنی و بعد هم علمای ما مثل مرحوم صدوق آن مقداری را که نقل کردند، همان روایت انک تبتغی علی الاذان کسبا، که این کسبا هم اعم از رزق باشد یا جعاله باشد یا اجرت. در یک عده از کتب هم ما داریم که جنبه فتوایی داشتند مثل کتاب فقه الرضا، این هم آنجا نیامده، بله در قدیمترین مصدر ما که آمده در یک نسخه

جعفریات هست و کتاب دعائم الاسلام، آنجا این را داریم این عنوان را ما داریم و یکی از عناوینی که در آخر الزمان خیلی کارهای حق و صحیح و سنن الهی تعطیل می شود و غیر حق مظهر می شود، یکی از آنها همین آیه یاخذون علی الاذان اجرا، آنجا هم داریم، در این به اصطلاح مجموعه روایات ما. اما مثلاً فقه الرضا اینها را ندارد. در دعائم هم داریم، البته دعائم به امیر المومنین نسبت داده، بیت المال را آنجا استثناء کرده، در متون روایات ما این را نداریم، عنوان بیت المال نداریم الا در همین روایت دعائم.

علی ای حال مجموعاً هم به رسول الله مطلبی نسبت داده شده و هم به ائمه ما علیهم السلام که تا اینجا روشن شد آنچه که به ائمه نسبت داده شده، مثلاً اجر مؤذن سحت، به امیر المومنین نسبت داده شده، یتغی، یتغی علی الاذان اجرا، کسبا، باز به امیر المومنین نسبت داده شده، مسئله به اصطلاح آخر ما فارقت علیه حبیبی که فرمود لا تتخذ، همین امر در رابطه با عثمان، توسط سکونی به امام صادق علیه السلام عن علی منتقل شده، از خود امام صادق علیه السلام آنچه که به ما رسیده در یکی دو مورد هست. یکی همین روایت آخر الزمان است، این هم از امام صادق علیه السلام به ما رسیده، یکی هم در باب شهادت و نماز جماعت که مثلاً این افراد فاسقند. در باب نماز جماعت در باب شهادت، در کتاب دعائم یک حدیث خیلی طولانی از امیر المومنین علیه السلام شهادة فلان فلان جار لنفسه نفعا، همسایه و الی آخر خیلی طولانی، چهار و پنج سطر است، پنج و شش سطر است، به روایت هم نمی خورد احتمالاً شاید تو همان کتاب ... و الاحکام باشد. یک روایت طولانی از امیر المومنین علیه السلام در آنجا نقل کرده، آنجا یتخذ علی الاذان اجرا نیامده، خود فقه الرضا نسبتاً متن مفصلی دارد که شرایط فلان و فلان و فلان قبول می شود، آنجا هم من یاخذ علی الاذان اجرا نیامده، خوب دقت بکنید، چون عرض کردم کتاب فقه الرضا که حدوداً سالهای ۳۱۰ و ۳۲۰ نوشته شده احتمالاً، خود کتاب من حیث المجموع، سبک و تألیفش می خورد ۲۵۰ تا ۳۵۰ حالا گفته شده حدود ۳۱۰ و ۳۱۵ این کتاب نوشته شده. خود فقه الرضا یکی از متون خیلی مهم است برای ما برای انتقال از عهد نصوص به فتاوا. من این توضیحات را کراراً عرض کردم. فقه شیعه و میراث علمی ما یک خصایصی دارد که در میان اهل سنت نیست. یک مرحله، مرحله تدوین است، یک مرحله، مرحله تصنیف است، یک مرحله هم مرحله انتقال از نصوص به فتاوا است. مثلاً فرض کنید ابو بصیر ممکن است کتابی داشته باشد، ۴۰۰ و ۵۰۰ حدیث کتاب مکتوب از امام صادق علیه السلام، بعدها آمدند روایات تفسیرش را جدا کردند، روایات عقاید را جدا کردند، روایات مثلاً فقهی باب صلاة را جدا کردند، باب صوم، فرض کنید مثل حسین سعید مثلاً من باب مثال، یا آقایان بعدی. این اصطلاحاً ما مرحله تصنیف می گوئیم این تصنیف و تألیف هم این طور نیست که درست بگوئیم از سال فلان تا فلان، تداخل دارند، مثلاً ما در زمان امام صادق علیه السلام تصنیف داریم، معاویه بن عمار حج نوشته مثلاً حدیث صلاة نوشته،

اما تصنیف قاعدتاً از زمان حضرت رضا علیه السلام است، ۱۸۰ و ۲۰۰ قاعدتاً از آن زمان است. هر چه روایت از کتب متفرقه بود در باب صلاة بود، در یک کتاب جمع کرد یا دیگران حالا نمی خواهم وارد شرح حال مولفین بشوم.

س:

ج: نه، دیگران

حسین سعید خیلی کتابش جا افتاد مثل کافی در کتب اربعه، چطور کافی خیلی جا افتاده. اگر بخواهیم بگوییم کتابی در آن زمان محور بوده، کتب حسین سعید است، حسن بن محبوب هم هست، باز حسین سعید بیشتر، و چون سی کتاب بوده به عدد ابواب فقه معروف بوده به کتب الثلاثین، الکتب الثلاثین مال حسین بن سعید است. مثلاً فلان فلان له کتب، مثل کتب حسین بن سعید، یعنی همان سی تا ابواب، سی تا باب فقه، یک اصطلاحی بوده در آن زمان جا افتاده بوده. بعد از این مرحله، مرحله دیگری شد، عرض کردم شما هم می توانید انجام بدهید، این مرحله ای نبود که حالا مثلاً سال ۲۵۰ یا ۳۰۰، شما کتاب جامع الاحادیث را جلوی تان بگذارید خیلی راحت است، هر باب احادیث را نگاه کنید، سندهایش را حذف کنید، مکرراتش را حذف کنید، آن را که قبول دارید بیاورید متن را بیاورید، اینها را کنار هم بگذارید می شود فقه منصوص. این کتاب فقه الرضا اینجور نوشته شده، کتاب مقنعه شیخ صدوق اینجوری نوشته شده. شما هم می توانید انجام بدهید، راهش را الان به شما عرض کردم، خیلی راحت است، کتاب حدیثی را جلوی تان بگذارید، اسانید را حذف بکنید، حدیث معتبری را که دارید قبول بکنید، غیر معتبر را حذف بکنید، متون را به هم بچسبانید، حالا یک واو و فای چیزی اضافه بکنید برای حسن عبارت، این می شود فقه منصوص یا فقه مأثور، الان هم می شود نوشت، هیچ مشکل خاصی ندارد. این اصطلاح ما انتقال از فتاوا به نصوص است، اصطلاح بنده. مرحوم آقای بروجرودی نقل کردند شاگرد ایشان اسمشان را گذاشتند اصول مطلقات، مراد از اصول مطلقات یعنی اینها آمدند مطالبی را نوشتند که حدیث است فتوا نیست، اصولی بوده اصول حالا یا اصول به معنای همان اصولی که در عبارات ما هست، یا روایاتی بوده کتابهایی بوده که اینها به عنوان اصل و اینها مطلقات بودند، یعنی مثلاً در فقه الرضا من در آوردم نیست، هر چه هست، فتوا هست، از عین نصوص است.

این بنده سراپا تقصیر تعبیرش کردیم به مرحله انتقال از نصوص به فتاوا. این مرحله خب خیلی حساسیت دارد خیلی لطیف هم هست، چون در این مرحله انتقال، می فهمیم کدام نصوص را عمل کردیم و کدام را عمل نکردیم. مثلاً ما تقریباً فقه الرضا معظمش را همه اش نه، معظمش را اینجا حدیث حلبی آورده، اینجا حدیث حسن بن محبوب آورده، اینجا مثلاً حدیث... خیلی راحت است، خیلی راحت

می شود فهمید، مقنع شیخ صدوق همین طور است. مقنع شیخ صدوق از فقه الرضا راحت تره، البته شاید ۱۵، ۲۰ درصدش الان مصادرش را خبر نداریم، ما خبر نداریم، و لذا من همیشه عرض کردم که شیخ صدوق در مقنع قطعاً و جزماً روایت قطعاً، اما آیا حجت است یا نه، بحث دیگری است. صحت و حجیت بحث دیگری است، خلط نشود با هم. قطعاً رأی نیست، قطعاً فتوا نیست، قطعاً روایت است. این دیگر ما درباره فقه الرضا حالا اگر فوqش یک مورد دو مورد اگر بتوانیم اینها، روایت جمع کرده است، و الا فقه الرضا هم مبنایی که دارد مبنایش به اصطلاح روایت است. آنچه که متون روایت است، ایشان آوردند و ذکر کردند. بله، این راجع به این مطلب.

آن وقت مثلاً راجع به من یاخذ علی الاذان اجرا، در فقه الرضا نیست. دارد در فقه الرضا لا تقبل شهادة فلان فلان... بحث شهادتش دارد، مثلاً در کتاب دعائم حالا برای اینکه خیلی یک طرفه صحبت نکنیم، کتاب جلد ۳۰ جامع الاحادیث بابی دارد جمله من لا تقبل شهادة، هم عبارت دعائم الاسلام را دارد هم عبارت فقه الرضا را دارد، من یاخذ علی الاذان اجرا نیامده، من می خواهم دقت بکنید که اگر در این کتابها نیامد، معنایش این است که احتمالاً آن مسئله در اختیارشان هست، قبول نکردند.

س:

ج: حجیت را دیگر ما قاعداً صحبت می کنیم، چون دیگر ذوق است یعنی اجتهاد است...

س:

ج: بله، این کتابها، کتاب فقه الرضا برای تشخیص متن خیلی خوب است. مثلاً یک روایتی از فرض کنید از کتاب حریز، متنش در کافی یک جور است، در تهذیب یک جور است، در فقه الرضا جور دیگری است، فقه الرضا برای متن خیلی خوب است، چون قدیمی ترین مصدر ما است. آن که من الان بنده سراپا تقصیر ما در میان کتابهای خودمان یک وقتی بحث کردیم کتابهای متعددی داشتیم که این طوری بودند، شاید کتابهای یوم ليله غالباً این جور هستند، کتاب یوم ليله، اما الان، آنی که الان در دسترس ما وجود دارد، مهمترین متنی که روی این قاعده هست، انتقال از نصوص به فتاوا، خیلی مرحله مهمی است. از نصوص به فتاوا.

مهم ترین کتابی که الان داریم همین فقه الرضا است. مرد ملایی هم هست انصافاً خیلی ملا است.

خب ایشان اگر مال شلمغانی هم باشد، تادیب یا تکلیف شلمغانی باشد، در شرح حالش نوشتند که این مرد اینقدر ملا بوده که حسین بن روح اگر نبوده، ایشان به جای حسین بن روح می نشستند جواب استفتائات را ایشان می دادند. و حسین بن روح من عرض کردم نایب سوم یکی از خصایصش این است که حالا به اصطلاح بخواهیم به زبان خودمان صحبت کنیم جزو روشنفکران اسلامی حساب می شود؛

چون خاندان؟؟؟ اصولاً خاندان علمی اند، مهندس و منجم و خاندانی هستند که خاندان علمی در آن زمان بودند. ایرانی الاصل بودند و خاندان علمی بودند و خیلی فکر روشنی دارد خود مرحوم حسین بن روح. حسین بن روح برای اینکه یک مقدار مشکلاتی که بر اثر غیبت امام پیش آمد در دوران غیبت صغری، پیشنهاد می کند که یک رساله عملیه به اصطلاح بنده حالا به اصطلاح امروزی، جامع بین قم و بغداد تألیف بشود و کارش را به عهده شلمغانی می گذارد و ایشان هم این کار را می کند و جا هم می افتد چون در عبارت دارد بیوتنا منها ملا، چون حالا دقیقاً تألیف کتاب شلمغانی در چه زمانی است، نمی دانیم. اما آنی که ما می دانیم ایشان ۳۰۴ مرحوم حسین بن روح مسئولیت نیابت حضرت را به عهده گرفتند، و در سال ۳۲۳ به نظر من یا ۲۲ یا ۲۳ شلمغانی به اتهام هلول و اتحاد انا الله و از این حرفها را گفتن، ایشان را کشتند، مقابل خلیفه هم کشتند، به نظر من بحث سیاسی دارد، بحث عقایدی نبوده، حالا وارد بحث شلمغانی و مشکلات ایشان نشویم، تواریخی، تاریخ که نگاه می کنیم مثل ابن اسیر و اینها ایشان مشکلات سیاسی داشته حالا آن بحث هایی که خاندان های سیاسی شیعه که در بغداد بودند و ارتباطات شلمغانی، تحرکات اجتماعی ایشان و سیاسی ایشان، من فعلاً نمی خواهم وارد این بحث بشوم. رسماً شلمغانی را سال ۳۲۳ دارد همین تاریخ ابن اسیر فی هذه السنه قتل محمد بن علی شلمغانی، یا ۲۳ است یا ۲۲ حالا تردید از بنده است. در این سال شلمغانی کشته می شود. ظاهراً حالا این سال نه، شاید دو سه سال قبلش هم از این حرفها و انا الله گفتن این منشأ می شود که کتابش را حسین بن روح مثلاً دستور بدهد که جمع و جورش بکنند. آن وقت این سوال می کند ماذا نعمل؟ بیوتنا منها ملا، خانه های ما پر از کتاب ایشان است، همین کتاب تکلیف یا تأدیب، عرض کردم معروف در کتب تکلیف است، در غیبت شیخ طوسی تأدیب آمده، ما هم که دیگر خبر نداریم، البته معروف تکلیف است، لکن تأدیب هم آمده کتاب التأدیب لمحمد بن علی شلمغانی. الان کیف ما کان توضیحاتش دیگر جایش اینجا نیست.

این کتاب از این جهت ارزشش خیلی بالاست. مثلاً ما الان حدیثی داریم که لا تقبل شهادة من يأخذ علی الصلاة و الاذان اجرا، این نیامده، در دعائم هم نیامده، در فقه الرضا هم نیامده. دعائم چون اسماعیلی است، زمانا هم بعد از شلمغانی است، متوفای ۳۶۳ است، یعنی حدود چهل سال بعد از شلمغانی وفاتش است و در مصر هم هست. ایشان هم ندارد. دعائم معلوم نیست احتمالاً آن هم جمع روایت، اینجا به ابی جعفر یا جعفر بن محمد نسبت داده، جمع کرده، ما همچنین روایتی نداریم، روایت ۵ و ۶ سطری که ایشان آورده، ما در باب شهادت نداریم. من می خواهم شواهد را اقامه بکنم برای اینکه این روایت قبول بشود یا این روایت قبول نشود.

عرض کنم که چون این روایت را ما نخواندیم در مجموع روایات نمی دانم وقت می رسیم یا نمی رسیم پس من الان صحبت را روی این روایت می بریم بعد بیاییم روی روایات بقیه.

مرحوم آقای خویی در مصباح الفقهه خواندیم خدمتان ایشان مرحوم آقای خویی از باب به اصطلاح، این روایت را در حاشیه مصباح الفقهه آوردند مرحوم استاد، لکن در این کتاب به اصطلاح در این کتابی که از، در کتابی که ما خواندیم از ایشان، مستند این روایت را ذکر نکردند، صاحب جواهر هم ذکر نکرده، این هم عجیب است. جزو تعجبات است که نه مرحوم صاحب جواهر این را آورده و نه مرحوم استاد. البته ایشان در حاشیه کتاب این را آوردند، در حاشیه کتاب مصباح آوردند و حکم به صحت کردند، نوشتند صحیحه، صحیحه محمد بن مسلم، و من مخصوصاً گفتم جداگانه بخوانیم، چون واقعاً برای ما هم تعجب آورده، بینی بین الله برای ما هم تعجب آور است که چرا ایشان به اصطلاح نیاوردند.

عرض کنم در کتاب جامع الاحادیث، چاپ جدیدی که الان دست من هست، در جلد هفت، ایشان در کتاب صلاة الجماعة این را آورده، باب ۱۳ از جلد ۷، صلاة الجماعة.

البته صاحب این کتاب رفته همان روش، البته هم جا نه، حالا این هم یک شرحی دارد، چون نمی خواهم وارد بحث بشوم، سابقاً توضیح دادیم که صاحب وسائل عناوین ابوابش را حکم قرار داده، استنباط خودش را هم. جایی هم که گیر کرده یا حالا مثلاً روایت مخالف است یا خودش استنباطش گیر داشته به جهت من جهات، تعبیر به حکم می کند. خود مرحوم آقای بروجردی، این طور که مرحوم آقای ابطحی نقل فرمودند برای ما، خود مرحوم آقای بروجردی روی این جهت اشکال داشتند، که این کار، کار خوبی نیست، از نظر جمع حدیثی، عنوان باب را فتوای خودمان قرار بدهیم، این درست نیست. اگر هم گیر کردیم بگوئیم حکم. مثلاً فرض کنید در باب حیض، ایشان می گوید اقل الحيض ثلاث صحیحا، حالا روایات معارض هم داریم، می گوید نه من این روایت را قبول می کنم. خیلی خب ایشان می گوید ننویسیم باب ان اقل الحيض ثلاث صحیحا، باب اقل الحيض و اکثره، این طور بنویسیم، یا اقل الحيض، چون باب، باب به نحو اضافه یا قطع از اضافه، اقل الحيض و اکثره یا اقل الحيض و اکثره، شما این جور بنویسید. این که شما استظهار کردید سه روز، حدیث سه روز را قبول کردید فتوای شما است، فتوایتان را در کتاب حدیثی نیاورید، در کتاب فقهی بیاورید نه کتاب حدیثی. لذا مرحوم آقای بروجردی، این جلد هفت که دست من است، اینها بعد از مرحوم آقای بروجردی است، نمی خواهم بعضی توضیحات را بدهم، شاید به شأن بعضی برخورد بکند. لذا مرحوم آقای بروجردی اعتقادشان این بود که این راهی را که وسائل رفته درست نیست. مثلاً حالا فتوای صاحب وسائل این هست که باب لا یجزی اخذ الاجرت علی الاذان، حالا یک آقای دیگر فتوایش این هست که نه برای من واضح نیست، مثلاً اینجا دقت کنید نوشته باب حکم الصلاة خلف من ینغی علی الاذان و الصلاة ... حکم آورده یعنی قبول نکرده، تردید دارد در قبولش، حکم. یا مثلاً در همین جا باب قبلی دارد، باب ان؟؟؟. آنها می گویند اصلاً نباید این کار را بکنید، یک جور مثل حکم، یک جور حکم را بنویسید، یک جا کلمه حکم

.....
را بیاوری، یک جافتوا را بنویسی، این درست نیست اصلاً این راه، راه درستی نیست. راه درستش این است که به اصطلاح جواز اخذ الاجره، باب اخذ الاجرة على الاذان و الصلاة، اینجوری. حالا یکی از آن استحباب می فهمد، یکی کراهت می فهمد، یکی از آن حرمت می فهمد. این را بگذاریم به شأن فقیه، کتاب، کتاب حدیثی است، در کتاب حدیثی نباید شما فتوایتان را بیاورید، چون کلمه حکم را آورده بود. آن طور که من شنیدم این اصلاً اشکال آقای بروجردی بوده. یکی از علل تدوین جامع الاحادیث بوده که این کار را نکنند، اینجا شده آخر.

س:

ج: حالا خب آن کتاب این است خب

س:

ج: اولاً بحث را خارج نشوید...

س:

ج: یک دفعه شما می گوید این کار اشکال ندارد، خیلی خب اشکال ندارد، بحث ندارد که...

یک بحث این که آقای بروجردی عقیده اش این است که اشکال دارد، شما می گوید ندارد، خیلی خب. یک بحث این است که صدوق چه کار کرده، آن بحث دیگری است.

اما ما باشیم و طبق سیره عقلاء و علماء حرف آقای بروجردی صحیح است، انصافاً. صدوق چون کتابش حدیث صرف نیست، حدیث را بر مبنای فتوا نوشته.

س:

ج: می دانم، محدث باشد.

و ظرافت های خاص خودش را دارد، در کافی هم ندارد، در تهذیب و استبصار ندارد کاری که فقیه کرد. آن بحث دیگری است. اما اگر حالا با قطع نظر از صدوق، آیا راهی را که صاحب وسائل رفته، صاحب وسائل محدث هست، اما سعی کرده از حدیث استفاده فتوایی بکند. در حقیقت اشکال آقای بروجردی روی صاحب وسائل نیست، ایشان می گوید ما اگر بناست کتاب جمع حدیث بنویسیم استفاده

فتوایی نکنیم، یک دفعه حدیث از زاویه فتواست، بلکه همان راهی است که صاحب وسائل رفته، یک دفعه جمع حدیث از زاویه حدیث است، از زاویه حدیث است، فتوا در آن نیاوریم دیگر. حق هم با ایشان است انصافاً من هم عقیده ام این است که حق با ایشان است.

نه اینکه، دقت کنید اشکال نیست به وسائل، وسائل می گوید من حدیث را از زاویه فتوا نگاه می کنم، بلکه اگر از زاویه فتوا نگاه کنیم همان کاری که ایشان کردند، دقت می کنید، شما نظرتان چیست، نظر خودتان، شما می گوید من حدیث را از زاویه فتوا نگاه می کنم، خوب پس مثل صاحب وسائل انجام بدهید. آقای بروجردی می گوید اگر شما می خواهید حدیث را از زاویه حدیث جمع بکنید، فتوا در آن نیاورید دیگر، عنوان باب را بنویسید اقل الحیض و اکثره، یکی استفاده روز هم می کند یکی استفاده سه روز می کند. این را شما دیگر، باب حکم موارد تمام الصلاة للمسافر، شما بنویسید موارد، حالا در آن حدیث سکونی دارد که شش تا است، حدیث زراره دارد که چهار تا است، حالا شما حدیث سکونی را قبول نمی کنید، آنها به شما بر می گردد، می گوید شما نیاید بنویسید که مثلاً المسافریم در چهار مورد، که بگوییم من حدیث زراره را ترجیح دادم، آن بنویسد المسافریم در ستة، من حدیث سکونی را، می گوید اینها را در جمع حدیثی نگویند، این فتوا محترم است، نه اینکه محترم نیست، اگر شما جمع حدیثی را از زاویه فتوا بنویسید، بلکه همین وسائل در می آید، بحث من این است که یکی از نکاتی که آقای بروجردی می خواستند جامع الاحادیث تدوین بشود، زاویه فتوا در آن نباشد. آن زاویه فتوا منشأش همین شده که در وسائل، عناوین ابوابش فتاوی صاحب وسائل است، جایی هم که گیر کرده، حکم است، خیلی هم بعضی جاها لطیف است، نمی دانم دقت کردید آقایان به عناوین صاحب وسائل، مثلاً یک بابی را، چون صاحب وسائل احکام متعددی را در عنوان، گاهی چهار تا، پنج تا شش تا حکم در عنوان واحد می آورد، در یک عنوان واحد، در باب واحدش تا حکم می آورد، آن وقت مثلاً در این شش حکم مثلاً پنج تایش را فتوا داده، یکی را گیر کرده، مثلاً سه تا حکم باب فلان یفعل کذا، وجوب کذا، بعد می گوید و حکم فلان، آن یک موردی که گیر کرده حکم می گوید، باز بر می گرده به حرمت کذا، بر می گرده بقیه را به فتوا، حالا خیلی لطیف است، یعنی در این شش تا فتوا، در وسطش چهارمی را گیر دارد، همان چهارمی را حکم می کند، قبلش و بعدش فتوا است. این دقت صاحب وسائل است، جای بحث نیست که، نه اینکه ما در این جهت، بعضی وقتها تعابیر شاید قاصر باشد، اینها در حقیقت اشکال نیست، این اتخاذ مبنا است، دارم توضیح می دهم، اگر شما خواستید جمع حدیث بر اساس فقه بکنید، آن جور می شود، جمع حدیث بر اساس حدیث بکنید، کار به فقه نداشته باشید. این این جور می شود.

مثلاً در باب، همینجا ایشان می گوید حکم الصلاة، باب اخذ الاجرة علی الاذان او الصلاة، حالا یکی از آن کراهت در می آورد و یکی حرمت در می آورد، آن را بگذاریم بر عهده فقیه. شما روایات این باب را جمع بکنید، آن یکی با فقیه باشد.

در این باب یک حدیثی است که مرحوم کلینی هم نقل کرده، و شیخ طوسی هم از کلینی نقل کرده، عن محمد بن یحیی عن به اصطلاح محمد بن موسی عن احمد بن الحسن ابن علی عن ابیه عن علی بن عقبه عن موسی بن اکیل یا اکیل یا اکیل نمیری عن العلاء بن سیابه یا سیابه عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تصل خلف من یتغی علی الاذان والصلاة الاجر و لا تقبل شهادته؛ یا لا یصلی هم خوانده شده یا لا تصلی هم خوانده شده، لا تصلی خلف من...

عرض کنم که به همین سند به عین این سند، یکی دو مورد دیگر هم در باب شهادت است، اینجا نیامده، در جلد سی همین جامع الاحادیث، این چایی که الان دست من هست، جلد سی همین سند، به عین این سند آمده و در این حقیقت ظاهراً تقطیع از مرحوم شیخ کلینی باشد، نشد هم مراجعه کنم چرا مرحوم کلینی تقطیعش کرده، سند یکی است فرقی نمی کند.

س:

ج: بله، پس پشت سرش گفته

علی ای حال، عن ابی جعفر است، نه

س:

ج: نه یک روایت قبلی عن ابی عبدالله بر می گرده بهذا الاسناد عن ابی جعفر، مرادش اسناد همین سند است، ابی عبدالله نیست، احتمال دادیم ما هم، مهم نیست.

حالا آن بحث دیگری است.

این روایتی که آقای خویی ازش تعبیر به صحیح کرده، و خواندیم ما چند روز جواهر خواندیم، تصادفاً جواهر این را نیاورده، این خیلی صریح تر است لا تصلی خلف من یتغی علی الاذان والصلاة الاجر و لا تقبل شهادته، که این کنایه از عدالتش است، خارج از، مضر به عدالت است، یعنی فسق است دیگر موجب فسق می شود.

س:

ج: چون نمی خواستم بگویم، چون این روایت را قبلش آورده و عن ابی عبدالله، بعد می آید بهذا الاسناد عن ابی جعفر، این دو جور می شود معنا کرد، یعنی این حدیث را عن ابی عبدالله عن ابی جعفر، بعید است با ابی عبدالله مراعات اسناد نمی کند، تا خود علاء بن

سیابه سند است. چون در آنجا دارد که عن ابی عبدالله بعد می گوید بهذا الاسناد عن ابی جعفر، این شبهه به ذهن انسان می آید که عن ابی عبدالله عن ابی جعفر باشد.

س:

ج: نه یکی هست متصل است با این سند...

س:

ج: بعید است، به هر حال شواهدش همین...

این راجع به این حدیث.

روشن شد؟

این حدیث را خب خود آقای خویی و دیگران ضعیف می دانند و مراد آقای خویی که می گوید صحیح است، مرادشان این نیست.

همین حدیث به عین این لفظ در کتاب فقیه آمده، در کتاب فقیه به این عنوان: روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر، قال لا یصلی خلف من ینغی علی الاذان و الصلاة بالناس الاجر، اینجا بالناس دارد، و لا تقبل شهادته، مراد آقای خویی ظاهراً از صحیح محمد بن مسلم، مرادشان همین است.

پس این روایت به دو تا طریق آمده: یکی علاء بن سیابه عن ابی جعفر، یکی از ابو محمد بن مسلم عن ابی جعفر. این از منفردات صدوق است، فقط در کتاب صدوق آمده. خب این هم یکی از روایات اساسی در باب اذان متأسفانه هم آقای خویی در این فقه این طرفشان هم مستند نقل نکردند و صاحب جواهر هم نقل نکردند.

اما به لحاظ سند عرض کردیم آن حدیث علاء را مرحوم شیخ طوسی از کلینی نقل کرده، کلینی هم از محمد بن یحیی استادشان، بسیار بزرگوار و جلیل القدر از اجلاء اصحاب قمی ها.

عن محمد بن موسی، ظاهراً محمد بن موسی که از اینجا از سمان، از زیاد، عن حمدانی، محمد بن موسی حمدانی، ظاهراً این باشد، و این خب تضعیف شده، صراحتهً تضعیف شده، بلکه مرحوم ابن الولید احتمال می دهد ایشان وضاع باشد، عرض کردم وضع اشد درجات تضعیف است دیگر، از این دیگر تندتر نداریم، بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد، در اصطلاح اهل رجال البته این هم اصطلاح که می گویم

یعنی متعارفشان و الامی گویند مثلاً بخاری خیلی مودب است، بخاری در این رجالی که دارد هشت جلد چاپ شده، خیلی عبارات تندی به کار نمی برد، تندترین عبارتی که دارد ترکوا به جای کذاب و وضاع می گوید ترکوا، خیلی معروف است بخاری که مودب است در عباراتش. به خلاف ابن غضائری ما که خیلی تند است. عرض کردم ما یک دفعه به فکر افتادیم که در همین، ابن غضائری هم رجالش کوچک است خیلی نیست، مواردی که ایشان کذاب و وضاع، چون مرحوم نجاشی یا دیگران کذاب و وضاع خیلی کم دارند، خودم به فکر افتادم که این را استخراج بکنیم مواردی که ایشان گفته کذاب و وضاع، رفتیم جلو دیدیم این قدر گفته که دیگر آدم خسته می شود، همان چند تای اول این قدر ماشاء الله ایشان کذاب و وضاع می گوید که قابل گفت ز بس که کشته فتاده شمار نتوان کرد، دست نگه داشتیم، دیدیم فایده ندارد، تقریباً بیشترش کذاب و وضاع است. یکی هم همین آقای محمد بن موسی است، البته مرحوم نجاشی می گوید که ابن ولید راجع به ایشان، ضعفه القمیون بالغلو، حالا از عجایب هم این است که نجاشی می گوید ضعفه القمیون بالغلو، بعد می گوید له کتاب الرد علی الغلاة، خود این آقا کتاب...

لذا باید یک چیزی معنا کرد، شاید مثلاً این غلاتی که ایشان گفته، آنهایی که خیلی علی اللهی هستند، ایشان نصفه بوده مثلاً. یکی از عجایب است که همین آقای که ضعفه القمیون بالغلو، شاید هم چون نجاشی چون بعد از این که کلام قمیون و بعد می گوید ابن ولید گفته که این وضاع بوده، بعد می گوید واللہ اعلم، خود نجاشی دارد واللہ اعلم. لذا بعضی احتمال می دهند که نجاشی تأمل داشته هم در رمیش به غلو و هم در رمیش به وضع حدیث، خیلی روی حرف مرحوم ابن ولید خیلی به حساب ارزش و بها نداده.

به هر حال ایشان تضعیف شده، ابن ولید هم خودش را تضعیف کرده، چند جا ابن ولید به ایشان پریده به قول ماها، یکی در خودش، یکی در کتاب نوادر الحکمه جز کسانی که استثناء کرده ایشان است، محمد بن موسی است، یکی راجع به کتاب زید نهرسی و زید زراد ایشان گفته که این دو تا کتاب مجعولند، وضع محمد بن موسی حمدانی است این کتاب را جعل کرده.

غرض نسبت جعل و وضع و کذب به ایشان متعدد داده شده و آقای خویی هم می خواهند از این درجه کذابی لا اقل خارجش بکنند، چون می گویند در تفسیر در کامل الزیارات هم موجود است، پس به این درجه نیست، حالا نجاشی هم تردید کرده.

یک مطلب دیگر هم البته عرض کردم مباحث رجالی را ما در اینجا مطرح نمی کنیم، نکات، عرض کردیم یکی از کارهایی که مرحوم آقای تستری انجام دادند و تا آنجایی که من می دانم قبل از ایشان کسی انجام نداده، یک مقارنه ای است بین کارهای نجاشی و شیخ. مثلاً نجاشی ایشان نقل کرده و اسمش را برده و بعد طریق به کتابش آورده از راه همین آقایان طریق به کتابش نقل کرده، لکن شیخ طوسی اسمش را نبرده

در فهرست، و در رجال هم اسمش را نبرده. لذا مرحوم آقای تستری موارد دیگر هم هست اینجوری، می گوید و عدم التعرض الشیخ له فی الفهرست و الرجال غفلة، خب این چرا شیخ، اولاً نجاشی طریق آورده پس در فهرس موجود بوده، ثانیاً در روایات موجود است، چرا شیخ اسم ایشان را در رجال نیاورده.

من توضیحات را چند بار عرض کردم، اینها مواردشان مختلف است، اصل مطلب ایشان خوب است، تبه ایشان خیلی خوب است، ما هم بدمان نمی آید، حرف خوبی است، می گویم من جایی تا حالا ندیدم، چون خیلی استقرا من در کتب رجال، مباحث علمی را من به طور کلی خودم بیشتر فکر می کنم تا مطالعه بکنم، کتب رجال زیاد ندارم و زیاد هم مطالعه نکردم. عرض کنم که نمی دانم کس دیگر آیا قبل از ایشان گفته باشند؟ ایشان دارند در این کتبی که من دیدم مرحوم آقای تستری دارند. لکن خوب این است که اینها تحلیل بشود، به همین که عدم تعرض الشیخ غفلة، نه خیلی هم غفلت نیست حالا ایشان فرمودند قدس الله نفسه. اما اینکه در فهرست اسم ایشان را نبردند مرحوم شیخ، درست است حق با ایشان است، نبردند، سرش هم این است من توضیح دادم، شیخ و نجاشی یک مقدار محدودی اساتید مشترک دارند، اما شیخ یکی دو تا استاد دارد که نجاشی ندارد، و نجاشی ۱۰ و ۱۵ تا شاید ۲۰ استاد دارد که شیخ آنها را ندیده است. نجاشی زیاد دارد. و علتش هم واضح است چون نجاشی بچه بغداد نبوده، بچه طوس است خب مرحوم شیخ، وقتی آمده بغداد ۴۰۸ است، ایشان ۴۰۸ وارد بغداد شده است، طبیعتاً مشایخ بغداد که قبل از این فوت کردند، ایشان ندیده، یکی ابن جراحی شاگرد ابن عقده بوده، نجاشی از این نقل می کند، ایشان ندیده، مرحوم شیخ ایشان را درک نکرده،

س:

ج: بله، بچه بغداد است، بعدش هم پدرش از علما است. یعنی می گفت ولد العالم نصف العالم، معروف است، ایشان به یک معنایی باید گفت که از آن ولدهایی است که کل العالم، چون در آن زمان رسم بوده، اگر کسی از بزرگان بوده حتی بچه اش یک ساله بوده اجازه از مشایخ بزرگ می گرفتند. این جزء رسوم آن زمان بوده. مثلاً خود همین فهرست ابو غالب زراری هم، ابو غالب کتاب فشنگی نوشته، این به نوه اش نوشته، دو ساله بوده نوه اش، البته چند سال بعد هم عمر کرد و یک تجدید نظری هم کرد. کتابهایش هم به او اجازه داد، شرح حال خاندانش را هم نوشته برای نوه اش، چون می گوید پدرت که به راه علم نیومد، من هم برای تو می نویسم شاید تو به راه علم بیایی.

غرض این که در آن زمان متعارف بوده، وقت نجاشی چون شیخ طوسی از پدر ایشان خبر نداریم ما، اما نجاشی پدرش شیخ الشیعه در بغداد بوده و طبیعتاً با بزرگان بغداد آن زمان مثل حسین عبید الله، مثل شیخ مفید، البته شیخ مفید را شیخ طوسی هم کرد کرده، اما خب یک

طلبه جوانی که از خراسان آمده، از طوس آمده، این کجا با پسریکی از بزرگان بغداد و نجاشی عده‌ای از مشایخ را درک کرده و از اینکه می‌گوید درباره ابوالمفضل کان صدیق عن لی و لوالدی، به نظرم در ابومفضل هم می‌گوید، صدیق عن لی و لوالدی، ابوالمفضل در وقت فوتش نجاشی ۱۳ ساله بوده، چون نجاشی متولد ۳۷۲ است و ابوالفضل ۳۸۵ فوت کرده یعنی ۱۳ ساله بوده. می‌گوید از او شنیدم، اجازه دارم، لکن از او نقل نمی‌کنم، خود نجاشی می‌گوید. ببینید یک جوان ۱۳ ساله، این حالات طبیعتاً برای مرحوم شیخ نبوده، نجاشی بسیار زیاد از ابن نوح نقل می‌کند، اصلاً شیخ ابن روح را ندیده، اولاً شیخ وقتی آمده ابن نوح رفته بوده بصره، بغداد نبوده، بعد به نظرم بعضی علما هستند آخر عمری آراء شاذه پیدا می‌کنند، یک مشت آراء شاذه در آخر عمر ابن روح پیدا کرده بود...

س:

ج: نمی‌دانم چه می‌شود، حالا. چون شیخ می‌گوید و له آراء فاسده فی الرویه، ظاهراً رویت خدا مراد باشد، احادیث رویت را که ابوحریره و دیگران نقل می‌کردند ایشان قبول می‌کرد. به هر حال نوشته و لم يتفق لقائی ایا، حالا فکر می‌کنم بیشتر سر آراء فاسده نبوده، ابن نوح در بغداد اصلاً نبوده، تازه ابن نوح هم ۴۰۹ وفاتش است، شیخ ۴۰۸ بغداد آمده، دقت می‌فرمایید.

خب ببینید شما نجاشی مقدار زیادی مدیون ابن نوح هست. حالا من نمی‌خواهم همه را اسم ببرم. شیخ اینها را درک نکرده کلاً، لذا اگر جایی شیخ ندارد غفلت نیست، توجه شیخ است. آقای تستری خدا رحمتش کند غفلة فرمودند. این عدم ذکر در فهرست دقت شیخ است، نمی‌خواسته قر و قاتی نقل بکند. یکی از اساتیدی که شیخ ندیده، یک عده از اساتید ما داشتیم اینها آمدند بغداد زیارت مثلاً می‌خواستند بروند نجف یا کاظمین یا کربلا برای زیارت، حالا بزرگان بودند یا نبودند، نجاشی از اینها اجازه گرفته، اینها اصلاً ساکن بغداد نبودند، یکی از آنها هم شخصی است به نام ابو عبدالله شاذانی، محمد بن علی بن شاذان قزوینی، از علمای قزوین، ایشان مرورا به بغداد آمده، وقتی که ایشان آمده شیخ نبوده آن وقت در بغداد، لذا و عرض کردیم شیخ و نجاشی بیشترین یعنی یک از مهم ترین منابع کارشان، کار قمی هاست، خودشان هم هر دو به قم نیامدند، نه شیخ آمده و نه نجاشی، آن وقت این محمد بن علی بن قزوینی یا ابو عبدالله شاذانی ایشان یکی از کسانی است که مقدار زیادی از میراث قم را به نحو اجازه به نجاشی داده، به شیخ نداده، دقت می‌فرمایید. همین کتابهای محمد بن موسی را ایشان از ابو عبدالله ابن شاذان نقل می‌کند. می‌گوید اجاز اخبرنا ابو عبدالله از پسر محمد بن یحیی که اینجا اسمش هست، احمد بن محمد بن محمد بن یحیی عن ابیه عن محمد بن موسی، پس این است که مرحوم شیخ نام ایشان را، البته ما بنا نبود بحث رجالی را وارد شویم حالا امروز وارد شدیم، چون زیاد این کار را آقای تستری کرده و این البته کار خوبی است، بالاخره انه کان ضلوما جهولا، انسان

از روی جهلش راه می افتد، هو العلم نقطة واحدة کثره الجاهلون، این وقتی اشکال وارد می شود لکن تعجب ما این است که چرا ایشان نکردند، خب این سند را نگاه می کردند واضح بود، اجازه جز اجازاتی است که مرحوم شیخ طوسی نداشته است. این مطلب هم سابقه دارد. من اولین کسی نیستم که می گویم، اما ممکن است با تطبیقش به این نحو مثلاً فرض کنید بنده اولین، و الا مرحوم سید بحر العلوم در فواید رجالیه که به نام رجال بحر العلوم چاپ شده یک فصلی دارد در مشایخ مختص نجاشی که اینها مشایخ، غرض تازه نیست، ۲۰۰، ۳۰۰ سال است که... لکن در اینجا مثلاً شاید آقای مرحوم تستری دقت نفرمودند. پس سر این که مرحوم شیخ در فهرست ننوشته، کار درستی کرده، چون این کتاب در اختیارش نبوده، اجازه در اختیارش نبوده.

من توضیحات را چند بار عرض کردم، فهرست که می نوشتند، فهرست منشأش یا اجازه بود یا کتاب فهرست. فهرست را از روایات در نمی آوردند، مثلاً بگویند محمد بن موسی کتاب دارد، من کتاب کلینی از محمد بن یحیی عن کتاب محمد بن... این کار را نمی کردند. عرض کردم چند بار، فهرست منشأ نوشتن فهرست یا اجازات است یا فهرس است، روایات نبوده. اما منشأ نوشتن رجال روایات بوده، این دو تا با همدیگر فرق دارند، علم فهرس با رجال این فرق را دارند. نمی دانم روشن شد چه می خواهم بگویم؟

پس اگر برای محمد بن موسی در اولاً معلوم شد که در فهرس نبوده، در اجازه ابن شاذان بوده، قزوینی، که ایشان آمده بغداد حالا برای زیارت یا برای کاری، نجاشی از ایشان اجازه گرفته برای مشایخ قم، و شیخ هم از ایشان اجازه نگرفته، احتمالاً شیخ نبوده اصلاً. به نظرم نجاشی یک جایی می گوید ابن شاذان ۴۰۰، ۴۰۱ بغداد آمده، یک جایی به نظرم تاریخ را می گوید، تاریخش قبل از آمدن شیخ است، به نظرم یک جایی اسم می برد. حالا اگر با کس دیگری اشتباه نکرده باشم.

این راجع به این قسمت

و اما اینکه چرا در رجال ننوشته، عرض کردیم رجال شیخ را تقریباً دیگر ما مطلعیم، گفت که لم نوشتن ایشان دست ما هست. رجال شیخ دو تا راه اساسی داشته: یکی افرادی را که در کتب قبلش بوده، مثل رجال برقی، رجال کشی ایشان نوشته. اسم این آقا در اینها نیامده، در رجال کشی نیامده، برقی هم نیامده. تعجب آور هم هست که چرا نیامده، نیامده به هر حال در رجال برقی نیامده، اسم محمد بن موسی حمدانی در رجال برقی نیامده، کشی هم نیامده، قسمت دوم هم شیخ خودش استخراج می کرده، از روایات، بله اینجا حق بود که شیخ از روایات استخراج می کرد، شاید نرسیده، بالاخره ما عرض کردیم شیخ مجموعاً ۴۱ سال در بغداد بوده، کل آثار ایشان هم تألیف بغداد است، ایشان در نجف تألیف معتناهی ندارد، جز امالی و تلخیص رجال کشی. در این مدت جمیع معارف حوزه را نوشته، فهرست نوشته،

رجال نوشته، تفسیر نوشته، کلام نوشته، فقه تفریعی نوشته، فقه مآثور، خب واقعاً هم ماها خیلی زور بزیم یکی را اگر بتوانیم بنویسیم. این انصافاً خب کار سنگینی است.

بله، در مصادرجالی اسمی نبوده، در کشی نبوده، ایشان نیاوردند، اما البته خب شما ممکن است بگویید ایشان فرض کنید کشی اصلاً از ایشان نقل نمی کرده، خب آن بحث دیگری است، به هر حال در مصادرجالی که در پیش ایشان بوده، اسم این شخص نبوده، قاعدتاً باید از دومی باشد، یعنی خودش استخراج کرده باشد، این را استخراج نکرده، حالا یا محل مراجعه نبوده یا بالاخره، من هم کرارا عرض کردم لا اقل کتاب رجالی ایشان باز بوده، یعنی چک نویس بوده، پاک نویس نشده، به نظر من پاک نویس نشده، مدام اضافه می کرده
س:

ج: با نجاشی تا آخر در کل مدت.

س:

ج: خب اساتید قبل از ۴۰۸ را که درک نکرده، فرض کنید سید رضی رادرک نکرده، سید رضی ۴۰۶ وفاتش است.

س:

ج: زیاد نیستند، هفت و هشت تایشان مشترک است. می شناسیم اسم هایشان هست معین است.

س:

ج: می گویم، یک چیزی، پس درست، من خیال کردم چون کمی آلزایمر گرفتم فراموش کرده باشم. من خیال می کردم که دارد در نجاشی یک جایی دارد.

خب سال ۴۰۰ می گوید ایشان بغداد آمده، شیخ بغداد نبوده، شیخ ۴۰۸ آمده. پس هر چی ابو عبدالله ابن شاذان است شیخ نقل نمی کند خب طبیعی هم هست، غفلت نیست که ایشان نوشته، شأن آقای تستری هم اجل است اگر من، ایشان تعبیر غفلت فرمودند برای شیخ، اما ما برای ایشان تعبیر غفلت نمی کنیم، می گویم توجه نشدند. مرحوم آقای تستری به این نکته توجه نداشتند، اصل طرح ایشان خوب است اما توجه نداشتند.

انشاء الله روشن شد.

س:

ج: نه، غفلت نیست، در مصادر، باید استخراج می کرد، استخراج نکرد، حالا فرض کنید در این معجم آقای خویی استخراج از غیر کتب اربعه نشده، این غفلت نیست، خیلی اسم ها در کتب غیر اربعه است. غیر کتب اربعه است. این اسمش غفلت نیست، اسم این را غفلت نگذارید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين